

میزگرد اجتهاد شورایی

اشاره: آنچه در پی می‌آید، حاصل بحث و گفتگویی است که در تاریخ سه شنبه ۸۲/۹/۸ در پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی برگزار شد. در این جلسه حضرت آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی، جناب آقای دکتر ابوالقاسم گرجی^۱ و جناب آقای دکتر علیرضا فیض^۲ درباره پرسشهای مطرح شده راجع به اجتهاد شورایی پاسخ گفته و آن را مورد بررسی قرار داده‌اند.

هتین: این میزگرد درباره بحث «اجتهاد شورایی» ترتیب یافته است. از اساتید بزرگوار درخواست می‌کنم تعاریف خود را درباره اجتهاد ارائه فرمایند. جناب آقای دکتر گرجی اجازه فرمایید ابتدا از بیانات شما مستفیض شویم.

-
۱. استاد دانشگاه تربیت معلم و مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
 ۲. استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران.
 ۳. استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

گرجی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ. اهل سنت و جماعتی از شیعه چون هنگام انسدادِ بابِ علم به احکام، ظن را «بما هو ظن» حجت می‌دانند، اجتهاد را به «استفراغُ الوُسْعِ (یا بذلُ الجُهد) فی تحصیل الظنّ بالحکم الشرعی» تعریف کرده‌اند. یعنی: به کار بستن نهایت کوشش در به‌دست آوردن ظن به حکم شرعی. اما محققان شیعه ظنّ یا دلیل مفید ظنّ به حکم شرعی را از این جهت که ظنّ یا مفید ظنّ به حکم الله است، حجت نمی‌دانند بلکه حجیت آن را از این جهت می‌دانند که دلیل خاص معتبری بر اعتبار و حجیت آن قائم شده است. لذا به جای «فی تحصیل الظنّ»، «فی تحصیل الحجّة» را به کار برده‌اند. حجت یعنی: دلیل قابل احتجاج که اگر کسی آن را بر مدعای خود اقامه کرد، دیگران آن را از او می‌پذیرند. خلاصه اینکه اجتهاد نهایت کوشش است در به‌دست آوردن دلیل معتبر (قابل قبول) برای حکم شرعی مسأله.

فیض: عرض شود که به دنبال بیانات جناب آقای دکتر گرجی همان‌طور که فرمودند متخصص حقوق اسلام که اصطلاحاً به او فقیه یا مجتهد می‌گویند، نهایت تلاش و کوشش خود را به کار می‌برد تا از طریق مآخذ فقهی که هم مآخذ نقلی - کتاب و سنت - است و هم مآخذ عقلی - دلیل، عقل و مصلحت که من هر دو را یکی می‌دانم، مصلحت اندیشی و سایر مآخذ عقلی - بتواند ظن به حکم شرعی فرعی پیدا کند. خیلی از اخباریون درباره آن ظنی که شیعه اجتهاد را به آن تعریف کرده، احساس ناراحتی کردند که شیعه از اهل سنت تبعیت نموده است. متأخرین و از جمله آخوند خراسانی - رضوان الله علیه - گفته‌اند: برای تحصیل حجت در حکم شرعی و به جای ظن کلمه حجت را به کار برده‌اند. خلاصه اینکه اجتهاد یک فنی است میان اصول و فقه. من در یک مقاله‌ای نوشته بودم که این سه به منزله سه حلقه زنجیر و متصل به هم هستند که بایستی حتماً محقق شوند تا ما دسترسی به مسائل فقهی و حقوقی پیدا بکنیم. اجتهاد حلقه میانی اصول و فقه است که نه جزء اصول است و نه جزء فقه. اکثر محققین شیعه و اهل سنت اجتهاد را یک فن، هنر یا علمی علیحده می‌دانند که واسطه بین اصول و فقه است. بنابراین آخوند هم اجتهاد را تحت عنوان خاتمه فی الاجتهاد مطرح کرده است. وقتی تحت این عنوان مطرح کنند دیگر جزء مسائل اصولی

محسوب نمی‌شود و خوب بعضیها جزء اصول و بعضیها جزء فقه می‌دانند ولی محققین این را علمی علیحده می‌دانند که بسیار هم دقیق است. در زمان ما اجتهاد بسیار کار مشکلی است و اگر واقعاً کسی بخواهد از این راه خود را به حکم شرعی برساند، باید مجتهد واقعی باشد و بسیار مشکل است. برای اینکه در زمان حاضر خیلی از مسائل هست که باید در آنها اجتهاد شود و این کار هر کسی نیست. مسائلی که بر روی هم انباشته شده و به هر حال یک تله نمی‌شود به میدان رفت باید یک تصمیمهای جمعی گرفته شود و این نهایت چیزی است که می‌توان در این زمینه گفت.

موسوی بجنوردی: همان طوری که این دو بزرگوار فرمودند، اجتهاد به تعریف کسانی مانند حاجبی و عضدی: «استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی» است و با توجه به صحبت شما بهتر این بود که بگویند فی تحصیل الحجّة. چون البته انسداد باب علم و علمی نتیجه‌اش این است که مطلقاً ظن حجت است؛ اما این یک مسأله اختلافی است. شاید اکثر محققین قائل به انسداد باب علم و علمی نیستند. ممکن است در انسداد علم عده‌ای قبول کنند باب علم است، اما باب علمی را می‌گویند بودن اخبار آحاد و امارات و طرقی که داریم واقعی است به معظم فقه. بنابراین انصافاً انسداد باب علمی مشکل است. حالا این مسأله‌ای است تحقیقی که مورد بحث من نیست اما اگر بگوییم «استفراغ الوسع فی تحصیل حجت حکم شرعی»، حکم شرعی اعم است از حکم واقعی و حکم ظاهری. یکسری احکام ظاهری هستند که فقیه به اعتبار احکام ظاهری فتوا می‌دهد و همیشه حکم واقعی نیستند؛ یعنی مؤدای اصول عملیه مؤدای امارات و طرق خیلی وقتها حکم ظاهری است. البته این مسأله در اصول باید مفضل بحث شود که اصلاً حکم ظاهری داریم یا نداریم؟ مثل مرحوم میرزای نائینی که به طور کل منکر حکم ظاهری است و می‌گوید چه بهتر است که بگوییم ظاهرالحکم نه حکم ظاهری و از آن به حکم اثباتی نه حکم ثبوتی تعبیر می‌کنند. می‌گوید حکم ثبوتاً همیشه واقعی است اما حکم ظاهری، ظاهرالحکم و حکم اثباتی است.

پس، باید بین حکم واقعی و حکم ظاهری که فقیه بعد از تلاش زیاد به دست می‌آورد، جمع بکنیم. شیخ بهایی می‌گویند اجتهاد عبارت است از ملکه‌ای که در نفس پدید می‌آید و باعث می‌شود که انسان توان استخراج احکام فرعی شرعی را از ادله کلی به دست آورد. البته بعضیها می‌گویند اجتهاد عبارت است از یک قوه قدسیه و یک نیروی قدسی است که به وسیله نیروی قدسی شخص می‌تواند استنباط بکند. لذا می‌گویند: «لیس العلم بکثرة التعليم بل هو نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» و اینها هم جواب دارد و برای تعریف اقوال می‌کنند. لکن همان‌طور که بیان شد، خلاصه مطلب این است که اجتهاد عبارت است از یک نیرویی که در فقیه پیدا می‌شود و این معنی کار یک روز و دو روز نیست. یعنی شخص لااقل یک دوره اصول را باید اتخاذ مبنا کرده باشد، نه فقط بلد باشد، اتخاذ مبنا هم کرده باشد و من اعتقاد دارم باید تمام قواعد فقهی را هم بلد باشد و هم اتخاذ مبنا کرده باشد. نه اینکه اگر بخواهد یک مسأله‌ای را اجتهاد بکند، برود از اول قاعده را یاد بگیرد، بعد ببیند مبنایش چیست، بعد بیاید استنباط کند. نه یک فقیه مجتهد باید اضافه بر اینکه یک دوره اصول را اتخاذ مبنا کند، باید قواعد فقه را هم بلد باشد و اطلاع وسیعی به اقوال فقها بخصوص قدمای اصحاب داشته باشد و در روایات واقعاً تضرع داشته باشد؛ یعنی روایات را در اینجا بفهمد. «لا یعد الرجل فقیهاً حتی یعرف معاریض کلامنا»؛ یعنی در واقع تعارض یک مسأله عادی نیست. باید بفهمد به چه شکل بین روایات را جمع کند. اینها که محقق شد به طرف می‌توان گفت مجتهد، و الا صرف ملکه شدن از مقوله کیف نفسانی است. در حالی که اجتهاد به اعتقاد من از مقوله فعل و استنباط فعلی است؛ یعنی کسی که الان استنباط فعلی می‌کند، مجتهد است نه اینکه صرفاً در مغزش ملکه شود. شما تصور کنید، ملکه در مغز یعنی چه؟ ملکه پیدا می‌شود بدون اینکه بنده یک دوره اصول اتخاذ مبنا کرده باشم، بدون اینکه قواعد فقه را بلد باشم و اتخاذ مبنا کرده باشم، بدون اینکه در روایات و به اقوال قداما تضرع داشته باشم؟! اگر اینها را داشته باشم می‌توانم استنباط فعلی کنم. گفتن ملکه به نظر من یک مقداری مسامحه در تعبیر است. اگر بگوییم ملکه آن وقت اجتهاد از مقوله کیف نفسانی می‌شود. در حالی که اجتهاد عمده‌اش از مقوله فعل و استنباط فعلی است.

گرجی: خلاصه آنکه آنچه شیخ بهایی^(ره) در تعریف اجتهاد فرموده: «ملکه یقندر بهما...» صرف ملکه درعناوینی از قبیل «مجتهد»، «ناظر»، «حلال و حرام» و «عارف به احکام» کافی نیست بلکه علاوه بر آنکه مجتهد باید به سلسله‌ای از علوم آگاهی عارفانه داشته باشد؛ حتی باید مقدار معتابهی از احکام را بالفعل استنباط کرده باشد. در این صورت است که چنانچه برخی از احکام را بالفعل استنباط نکرده باشد و تنها قوه نزدیک به فعل داشته باشد او را می‌توان مجتهد نامید و الا در غیر این صورت صدق عناوینی که در ادله اخذ شده بر او در نهایت اشکال است.

فیض: با اجازه در تأیید بیانات حضرت آیت الله، اولین کسی که در تعریف اجتهاد کلمه ملکه را به کار برده، شیخ بهایی است و الا قبل از ایشان نه در اهل سنت و نه در شیعه یک چنین چیزی نبوده. میرزای قمی این تعریف را از شیخ بهایی ذکر نموده و ایشان هم رد کرده است. برای اینکه اجتهاد ملکه نیست. ملکه در برابر حال است. حال یعنی صفتی که در انسان به وجود می‌آید و زایل شدنی است ولی ملکه آن است که باید مداومت و ممارست در آن اجتهاد پیدا کند تا در ذهن رسوخ نماید و تبدیل به ملکه شود. آن کسی که دارای ملکه نیست اگر بتواند فرع را به اصل بازگرداند، باز هم مجتهد است. حتی اگر دوره‌های اول اجتهاد را سیر کرده باشد. در عین حال اگر بتواند از مآخذ به حکمی از احکام برسد و استنباط کند و تحصیل حجت بر حکم شرعی فرعی پیدا کند، او هم مجتهد است. بنابراین ما دو جور مجتهد داریم: یکی مجتهدی که اجتهادش به درجه ملکه نرسیده باشد و دیگر مجتهدی که به این درجه رسیده باشد.

هفتین: آیا می‌توان از مجتهدهایی که اجتهاد در نفسشان ملکه نشده، تقلید کرد؟

فیض: به هر حال هر مجتهدی اجتهادش برای خودش حجت است. اگر مقلد هم داشته باشد، این بحث دیگری است که آیا تقلید از اعلم لازم است یا تقلید از هر مجتهدی می‌شود حتی از متجزی - یعنی کسی که در قسمتی از مسائل فقهی از راه اجتهاد قدرت استنباط پیدا کرده و در قسمتهای

دیگر مثلاً پیدا نکرده، که این خود سؤالی است که آیا چنین چیزی امکان دارد یا نه؟ - نیز در آن بخشی که تجزیه پیدا کرده، می توان تقلید کرد؟

مشفق: اگر اجازه بفرمایید سؤال دیگری را خدمتتان مطرح کنم. آقای دکتر بفرمایید آیا به نظرتان اجتهاد شورایی امکان دارد و اگر امکان دارد آیا مردم می توانند از یک شورا تقلید کنند یا خیر؟

گرجی: بله، باید هر کسی بین خود و خداوند حجت داشته باشد؛ یعنی چیزی که بتواند در مقابل خداوند بدان احتجاج کند و همین طور خداوند در مقابل بنده خود، باید چیزی وجود داشته باشد که بشود به آن استناد کرد. اگر کسی در مورد عمل به حکم حجت دارد - حجت یعنی چیزی که قابل استناد است - آن حجت لااقل برای خودش معتبر است.

و اما اجتهاد شورایی، البته اجتهاد و یا تقلید موضوعیت ندارند آنچه موضوعیت دارد، عمل به حکم خداوند است. آن چیزی که در پیشگاه خداوند مفید است، عمل به آن چیزی است که خداوند وظیفه او قرار داده است. خوب بدیهی است در بعضی از موارد انسان در مقابل خداوند حجت قویتری دارد. در اجتهاد شورایی عده ای که مثل خود شخص قدرت استنباط دارند، اگر این عده بنابر امری بگذارند با این قول بهتر می توان در مقابل خداوند احتجاج کرد که آن چیزی که این عده جمعاً به میدان آورده ما به آن عمل کردیم. خلاصه اینکه به نظر بنده نه اجتهاد و نه تقلید و نه مانند اینها هیچ کدام موضوعیت ندارند. آنچه موضوعیت دارد، عمل به حکم خداوند است. هر چیزی که بهتر بتواند انسان را به این منظور برساند، قطعاً بهتر و قویتر و قابل احتجاج تر است. اعم از آنکه به نحو عام افرادی باشد یا عام مجموعی.

فهیض: عرض شود همان طور که جناب آقای دکتر فرمودند، وقتی چند تن از مجتهدین درباره هر یک از مسائل فقهی و سؤالهایی که در جامعه مطرح است و به دنبال جواب هستند، مطالعه و بحث کنند و به نتیجه برسند و به وسیله این اجتهاد جمعی و گروهی حکمی استنباط کنند؛ البته که قویتر

است و هیچ مانع و رادعی وجود ندارد که بگوئیم اجتهاد گروهی مثلاً ممنوع نیست. بخصوص در زمان حاضر که حکومت به دست خود مسلمین و روحانیت افتاده و مسائل بسیار زیادی پدید آمده است. در همان آغاز انقلاب که بسیاری از قوانین خارجی و به اصطلاح طاغوتی در جامعه ما مورد پذیرش بود، و به هر حال در همه شئون مملکت ما از آن قوانین استفاده می‌شد و به فرمان رهبر انقلاب امام خمینی رضوان الله تعالی علیه. بر آنها خط بطلان کشیده و از قوانین مملکتی خارج شدند اینکه، نیاز به اجتهاد گروهی بیشتر احساس می‌شود. به دلیل اینکه وقتی حکومت به دست روحانیت شیعه افتاد، به این نتیجه رسیدند که اجتهادهای پیشین، قبل از انقلاب، اجتهاد روی مسائل فردی بوده، یعنی مجتهدین، در بعد فردی و شخصی حکم و فتوا می‌دادند و در مسائل اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی بین‌المللی هیچ اظهار نظری نمی‌کردند. یعنی همان‌طور که امام فرمودند، الان دایره اجتهاد دامنه وسیع و گسترده‌ای پیدا کرده که در زمانهای گذشته این گستردگی نبود. بنابراین همین هم اقتضا می‌کند که جمعی با هم بنشینند و مشورت کنند و حتی قسمتهای مختلف اجتهاد را بین خودشان تقسیم کنند و هر کدام یک قسمت را بیشتر مورد بحث، تحقیق و مطالعه قرار دهند و بعداً در شورا همه اینها را مطرح کنند و به نتیجه برسند و همگی آن را امضا کنند. این نتیجه تلاش و کوشش کل حضراتی است که نشسته‌اند و بین احکام توانسته‌اند به هر حال حجتی پیدا کنند و تحصیل این احکام را به دست بیاورند و استنباط کنند. این حاصل بحثی است که البته دامنه‌اش خیلی وسیع است ولی به طور خلاصه خدمتان عرض کردم.

موسوی بجنوردی: قسمت اول سؤالتان این بود که آیا اجتهاد شورایی امکان دارد یا خیر و بعد آیا می‌شود از شورا تقلید کرد یا نه؟

به عقیده من اجتهاد شورایی را به دو شکل می‌شود تصور کرد: به نحو عام انحلالی یا به نحو عام مجموعی؛ یعنی فرد فرد مجتهدین خودشان استنباط و تلاش بکنند بعد در نهایت رأی اکثر را اعلام نمایند. این را هم باید بدانیم مجتهدینی که در مظان دایره شبهه محصوره اعلییت هستند و به این مقام رسیده‌اند افرادی هستند که تخصصشان بالاتر، مهارت و تسلطشان در فقه بیشتر و

خوش‌ذوقتر باشند همان‌طور که جناب آقای دکتر گرجی فرمودند ملاک اقریبیت به واقع است یعنی ما اساساً چرا مجتهد را می‌گوییم تقلید به اعلم باید باشد چون او اقرب است به واقع به حکم واقعی فتوایش. پس یک راه به نحو عام انحلالی است. تصور دیگر این است که به نحو عام مجموعی باشد یعنی متخصصین دور هم جمع شوند و تبادل افکار و بحث کنند. بعد از بحث زیاد و رسیدن به یک نتیجه، جمع نظرشان را اعلام نمایند، نه به نحو انفرادی بلکه جمع نظرشان هر چه که شد، این نظر شورا می‌شود که می‌گویند به طور عام مجموعی است. یاد می‌آید در منازل مراجع تقلید - البته الان را خبر ندارم - آن زمان مجلس استفتاء داشتند. به این شکل که مسأله را مطرح می‌کردند و خود مرجع همراه با ده دوازده تا از فقها و مجتهدین ساعتها بحث و صحبت می‌کردند و در آخر نظر نهایی را به عنوان حکم می‌نوشتند که به این نحو، عام مجموعی می‌گویند. این یک واقعیتی است امروزه در جامعه عقلا. مثلاً مریضی را می‌خواهند عمل جراحی کنند، شورای پزشکی تشکیل می‌دهند و چندین متخصص مشورت می‌کنند و به تشخیص جمع، نظر نهایی را اجرا می‌کنند. این واقعیت عقلایی است که جمعی از متخصصین تبادل افکار کنند، هر کدام که نظرشان صائب‌تر است آن را قبول کنند. چون امکان اینکه از بعضی مسائل و نکات غفلت بشود، هست. از یکدیگر کمک فکری می‌گیرند و جزئیات را بیشتر بررسی می‌کنند.

بنابراین اجتهاد شورایی به نظر بنده هیچ اشکالی ندارد. مسأله تقلید به طور عمده حکم عقل و بنای عقلاست. آقای آخوند می‌گوید حکم فطرت است. ولی من این را قبول ندارم زیرا فطرت همیشه انسان را به کمال می‌برد. انسان باید تحصیل علم بکند. تقلید، تحصیل علم نیست، متابعت از دیگری است. لذا فکر می‌کنم کلمه فطرت را که آقای آخوند می‌گوید، نباید قبول کنیم. عمده دلیل تقلید بنای عقلا و حکم عقل است.

رجوع جاهل به عاقل، اختصاص به فقه ندارد، در هر علمی و در هر چیزی نیازمند آن هستیم که به متخصص آن علم رجوع کنیم و جهلمان را از آن طریق برطرف کنیم و الا آیاتی که درباره تقلید وارد شده، همین را فرموده و لذا من اعتقاد این است که تقلید تعبد نیست. صرفاً یک مسأله عقلایی است، رجوع جاهل به عالم است. وقتی رجوع جاهل به عالم باشد، وقتی به عقلا رجوع

می‌کنیم، به یک فرد واحد رجوع نمی‌کنیم بلکه به یک جمع متخصص که تبادل افکار و مذاکره کرده‌اند، مراجعه می‌نماییم. مسلماً ارجحیت را به گروه می‌دهیم تا به فرد، علی‌الظاهر به نظر می‌رسد تقلید نیز از این جمع اقرب الی الصواب باشد تا یک فرد.

فیض: همین طور است که می‌فرمایید. اینجا یک نکته‌ای در رساله الاجتهاد و التقليد حضرت امام درباره تقلید آمده که آیت الله بجنوردی نیز فرمودند، حضرت امام به روایت مربوط به جواز تقلید استناد نکرده‌اند که روایت مجهولی است؛ یعنی حضرات هیچ کدام تا آنجایی که می‌دانم، به این روایت استناد نکرده‌اند جز شیخ محمد جواد مغنیه در *فقه الامام جعفر الصادق*^(۲). این روایت خیلی ضعیف است. تنها کسی هم که این ضعف را صراحتاً بیان کرده، آیت الله سید محمد تقی حکیم است در *الاصول العامة*. ایشان فرمودند ما نمی‌توانیم به این حدیث عمل کنیم. چون بسیار ضعیف است. این بنای عقلایی را - که در این زمان، احیاناً در جامعه ما پیدا شده، تقلید از مجتهد و رجوع جاهل به عالم - آنها می‌گویند در صورتی حجت است که دامنه و دنباله آن را به زمان معصوم برسانیم. آن وقت ببینیم که در زمان معصوم هم رجوع جاهل به عالم عین همین زمان بوده یا خیر متفاوت بوده. اگر متفاوت باشد، آن وقت ما یک مقدار دچار اشکال می‌شویم که امام خمینی به تفصیل می‌فرمایند این رجوع جاهل به عالم، که عالمش مثلاً من هستم غیر آن رجوع جاهل به عالمی است که جاهلش بعضاً از قبیل زراره است و عالمش هم مثلاً امام صادق^(ع) و امام باقر^(ع) است. آنها در رجوع جاهل به عالمشان به حاق احکام شرعی می‌رسیدند، اما ما در رساله‌ها و تحقیقات اجتهادیمان به هر حال به یک سلسله ظنون می‌رسیم، نه به حاق مسائل شرعی. پس باید یک راهی برای حجیت رجوع جاهل به عالم و سایر مسائل و بنائات عقلایی و عرفیاتی که در جوامع بشری پدید می‌آید، پیدا کنیم. راه حلی که امام درباره این نکته مهم فرموده‌اند این است که مراد از اینکه می‌گویند بنائات عقلایی باید در مرنا و منظر معصوم باشد، منظور این نیست که مثلاً در یک جلسه‌ای و یک محیطی فیزیکی‌ای مثلاً هم معصوم و هم یک تعدادی حضور داشته باشند. بلکه معصوم در همان زمان خود از زمانهای بعد از خود نیز آگاهی داشته و اگر که بنای عقلایی در

چند قرن بعد اتفاق می افتاده که معصوم در آن قرن حضور فیزیکی نداشته یا اینکه اگر به هر حال بوده در پس پرده غیبت بوده، آنها در زمان خودشان تذکر می دادند که یک بنای عقلایی در قرنهای بعد، مثلاً پیدا می شود و در همین زمینه یا زمینه های دیگر اخطار می دادند که مؤمنین از آنها پیروی نکنند و چون چنین کاری را نکردند و از آنها منع و ردعی پیدا نشده - چون اگر شده بود به هر حال نوشته شده بود و به دست ما هم می رسید - بنابراین، ایشان می خواهند بفرمایند که تمام بنائات عقلایی در زمانهایی که معصوم حضور ندارند اگر تحقق پیدا کند، همه آنها حجت هستند و این خود یک راهی است برای مجتهدین که بتوانند خیلی از مسائل را بویژه در مبادلات، بیع، ایقاعات و سایر عقود حل کنند. در همه اینها به هر حال یک اکثریت و یک بنای عقلایی پدید آمده و عرفیتی پیدا کرده و همه آنها را برای همین عرفیت باید حجت بدانیم و به آنها عمل کنیم و مجتهد ما هم فتوا بدهد و عمل کند. و الا سایر مجتهدین هم همین طور که مستحضرید، می گویند باید دنباله اش برسد به زمان معصوم. حضرت امام می گویند این چیزها را نمی خواهد. معصوم همیشه آگاهی داشته و اگر جلوی این عرفها را نگرفته به این دلیل است که اگر این عرفها همه تا روز قیامت، عقلایی باشد و پیدا شود، حجت است و این حجیت را در مسأله رجوع جاهل به عالم فرموده اند. البته من در یک مقاله ای این را مفصل مورد بحث قرار داده بودم و شخصی از حوزه علمیه بر من ردیه ای نوشت که امام خمینی فقط در مسأله رجوع جاهل به عالم این نکته را می فرمایند نه در سایر عرفهای عقلا، در حالی که تمام بیانات ایشان کلی را می رساند. منتها مسأله، مسأله رجوع جاهل به عالم، مسأله تقلید است.

موسوی بجنوردی: پیرو فرمایش شما در روایات داریم که از حضرت صادق^(ع) می پرسند: ربما لا ألقاک می گوید خدمت شما برسم؟ می فرمایند برو از زراره سؤال کن، برو از محمد بن مسلم سؤال کن. به چه دلیل می گوید برو از آنها سؤال کن؟ چون آنها در این فن متخصصند. فعلاً در این مورد جاهل است. امام اینجا ارشاد می کند و ما رجوع جاهل به عالم را در عمل در ائمه اطهار -علیهم السلام- می بینیم.

ثانیاً، اصلاً بنده می‌خواهم عرض کنم که احتمالاً رجوع جاهل به عالم از مؤذای عقل عملی است؛ یعنی جزء باید‌های عقل عملی است. اگر از باید‌های عقل عملی باشد، دیگر نیازی به امضا ندارد. اما عدم ردع که می‌گویند؛ دلیل علی الامضاء همین که ردع نکرده کفایت می‌کند؛ یعنی چون واقعاً جزء ارتکازی بشر است. کسی که یک چیزی را بلد نیست، رجوع می‌کند به کسی که بلد است. از آن چیزهایی نیست که ما بگوییم نیاز دارد که بیایند به آدم بگویند، حتی ارشاد هم اگر بکند، ارشاد محض است. اگر من بگویم برو، ارشاد محض است. هیچ‌گونه مولوینی در آن نیست و الا ارتکاز هر بشری است، چیزی که نمی‌داند رجوع می‌کند به کسی که می‌داند. من احتمال می‌دهم که جزء مؤذای عقل عملی باشد، یعنی جزء باید‌های عقل عملی. اگر از باید‌های عقل عملی باشد، دیگر تقلید نیست. وقتی تقلید نباشد دیگر امضا نمی‌خواهد؛ یعنی دیگر ما نیازی به امضا نداریم. تمام موارد عقل عملی را شریعت اسلام قبول دارد، اما وقتی شما می‌گویید «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» یعنی «کل ما حکم به العقل العملي حکم به الشرع». ما از همین راه اصلاً می‌توانیم قاعده ملازمه درست کنیم.

گرجی: آقایان لطف فرمودند و توضیحاتی دادند. بنده هم دو سه جمله راجع به این مطلب عرض می‌کنم. احکام مختلف است. بعضی از احکام خصوصی است، بدیهی است تعبد در آنها غلبه دارد، تعداد زیادی از این احکام تعبدی هستند؛ مثل وجوب نماز، روزه و ... که آقایان علما از قدیم الایام مرتب راجع به اینها بحث می‌کرده‌اند و اطلاعات زیادی هم در این موارد پیدا کرده‌اند که با در نظر گرفتن منابع چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل در مورد آنها حکم کرده‌اند ولی قسمت عظیمی از احکام شرع احکام عمومی است؛ یعنی همین کارهایی که حقوقدانها در حقوق عمومی کرده‌اند و می‌کنند همین وظیفه علمای دینی هم هست که در مسائل عمومی همین کار را بکنند، ولی متأسفانه به دلایل متعدد این کار را نکرده‌اند و تصور می‌کردند و چه بسا اکنون هم می‌کنند، که احکام و مقررات الهی صرفاً احکام خصوصی یا شخصی و فردی است و عمل بنده هیچ ربطی به دیگران ندارد و عمل دیگران نیز هیچ ربطی به بنده ندارد. این یک تصویری بود که به

نظر بنده قبل از انقلاب داشتند. درک اینکه اکثر این مسائل اجتماعی است آن موقع نبود. شاید بتوانیم بگوئیم که از زمان مشروطه به این طرف این مسأله - البته تا حدودی - جا افتاد و درک شد. احکام بیشترش اجتماعی است - همان مسائلی که در دانشکده حقوق و در رشته حقوق عمومی مورد بحث است - یعنی آن چیزی که وظیفه گردانندگان جامعه و دولت است و جامعه مکلف است و افراد اگر انجام می دهند به عنوان اجزائی از جامعه عمل می کنند. منظورم از دولت هم رهبران و گردانندگان جامعه است.

علی ای حال، احکام قسمت مهمش - یعنی بنده با جرأت عرض می کنم، صدی هشتادش، صدی نودش - احکام عمومی است. الان حقوق بشر برای جامعه جهانی است. اینها قبل از اینکه وظیفه حقوقدانان باشد، حقوقدانان اسلامی باید درباره اینها فکر کرده باشند. منتها متأسفانه به علت برکنار بودن از این نوع امور خیال می کردند اینها جزء وظیفه آنها نیست و صاحبان دیگری دارد. بنابراین، این را مجدداً عرض کنم که نه اجتهاد و نه تقلید هیچ کدام موضوع حکم شرعی نیستند. موضوعات حکم شرعی همانها هستند که شارع بیان فرموده و برایش احکامی جعل و مقرراتی وضع کرده. ما اگر واقعاً مثل پیغمبر اسلام عالم باشیم، نه به این اجتهاد فنی امروز و نه به تقلید امروز، اگر وارد باشیم حال ولو به وحی و الهام و امثال اینها، به طوری که بتوانیم در مقابل خداوند احتجاج کنیم که چون من درک کرده بودم که این خواسته توست، همین کافی است. بنابراین اجتهاد و تقلید هر دو، در حقیقت همان وظیفه عقلایی است و روش عقلاست که در بین عقلا مرسوم است. انسان یا خودش راجع به مثلاً برق تخصص دارد، خوب می تواند سیم کشی کند و لامپ بزند و روشن بشود یا تخصص ندارد، در این صورت بدیهی است سراغ کسی می رود که تخصص دارد و از او می خواهد که بیاید و این کار را بکند. همه احکام بخصوص احکام اجتماعی که اصلاً راه استنباطش، رجوع به کتاب و سنت نیست بلکه کتاب و سنت راجع به آنها کلیاتی گفته است؛ مثلاً: «ان تحکموا بالعدل» می گوید اگر حکومت می کنید، به عدل حکومت کنید یا مثلاً تزیین حقوق نکنید، یا فرض کنید با رعایت اخلاق امور را بین خود انجام دهید و از این قبیل چیزها.

این از کلیات و اما جزئیات مسائل فقط در احکام خصوصی است که خیلی قلم‌فرسایی شده و حتی از ریزه‌کاریهایی که ابدأ اتفاق نمی‌افتد مسائلی مطرح کرده‌اند. اما در مسائل عمومی شارع در جزئیات و فروع مسائل چیزی نگفته است. چون مسائلی است که خیلی ذینفع دارد و همه درباره‌اش فکر می‌کنند و خیلی سریع و وسیع هم ترقی و پیشرفت کرده‌اند. اگر حکومتها را ملاحظه فرمایید، می‌بینید که چقدر پیشرفت کرده‌اند و تدریجاً هم خواهند کرد، به طوری که برای ما قابل تصور هم نخواهد بود. در اینجا راهش فقط یک چیز است و آن اینکه کلیات را در نظر بگیرند و آن کسی که زمام امور مملکت در دستش است باید چند مجتهد به معنای متخصص در این امور را جمع کند تا درباره‌ی جزئیات مسائل عمومی اظهار نظر نمایند و نظر عاقلانه‌ی نهایی را که نظر اکثریت هم هست بعد از ساعتها بحث و بررسی بپذیرند و به مجلس ببرند تا مجلس دستور اجرا و قانونگذاری آن را بدهد.

علی‌ای‌حال، مقصود بنده این است که احکام چه خصوصی، چه عمومی از قبیل همین است که عرض کردم. انسان باید به واقعیتهای برسد. منتها نحوه‌ی رسیدن به واقعیات در احکام خصوصی با نحوه‌ی رسیدن به واقعیات در احکام عمومی متفاوت است. باید برسد و به آن عمل کند و بسیار اهمیت دارد. حتی علمای امروز دنیا، اعتقادشان بر حسب آنچه که من شنیده‌ام و تا حدودی می‌دانم بر این است که بازگشت همه‌ی انواع حقوق به حقوق عمومی است و راه و رسم استنباط احکام عمومی با راه و رسم استنباط احکام خصوصی زمین تا آسمان فرق می‌کند و اساساً نمی‌توانم بگویم این مجتهدین در عین حال که مجتهدند در امور عمومی هم مجتهدند. خیر، نیستند دیگران نیز سهیمند و این اصلاً خود اجتهادش هم اجتماعی است. درباره‌ی مسائلی از قبیل عدل، انصاف، اخلاق و این چیزها می‌شود گفت که افرادی آنها را از کتاب و سنت به دست آورده‌اند ولی درباره‌ی جزئیات و ریز این امور در مسائل مختلف اصلاً آنها اهلش نیستند. اهلش افرادی هستند که در کار تخصص داشته باشند و آنها باید اجتهادشان اجتهاد جمعی باشد. بخصوص در مسائل عمومی که بسیار مهم و درجه اول است، باید اینها جمع شوند و اظهار نظر

کنند و حاکم - کسی یا کسانی که قدرت حکومت را در دست دارند - مردم را به هر نحوی که ممکن است، وادار به انجام آن نمایند.

فیض: عرض شود نکته‌ای که جناب آقای دکتر گرجی فرمودند، نکته بسیار مهمی است. اینجا یک سؤال مطرح است که فکر می‌کنم شاید شما هم این سؤال را بعداً خودتان مطرح خواهید فرمودید و آن این است که اساساً در چه چیزهایی باید تقلید کرد؟ در بعضی از کتب اصولی این سؤال بیان شده است. مثلاً آیا در ضروریات باید تقلید کرد؟ مانند اینکه نمازها چند رکعتی است، چه شرایطی دارد و از این قبیل که در این مسائل تقریباً اختلافی نیست که از زمان شیخ طوسی و قبل از شیخ طوسی و تا الان در اغلب کتابها و رساله‌ها وجود دارد. آیا در اینها هم باید تقلید شود؟ یا این تقلید نیست؟ اینها را از کسی یاد می‌گیرند و انجام می‌دهند.

درباره مسائل عمومی هم که مطرح فرمودند، مثلاً من فکر می‌کردم که مجتهدین بایستی از میان خودشان یک عده‌ای را مأمور و وظیفه‌مند کنند که بروند دنبال حل اینگونه مسائل و آنها را به جایی برسانند که در آن صاحب‌نظر باشند. خوب دامنه فقه ما خیلی گسترده شده؛ یعنی در همه امور باید صاحب‌نظر باشند و این نیاز به این دارد که در تمام امور مجتهد اطلاعات وافی و کافی داشته باشد. مثلاً یکی از این دامنه‌ها که به هر حال مشمول مسائل فقهی می‌شود، مسائل سیاسی و بین‌المللی است. آیا مجتهدین فعلی ما از مسائل سیاسی و بین‌المللی آگاهی دارند تا بیایند اظهار نظر کنند؟ این خودش یک علم است که یک کارشناس علوم سیاسی سالها مطالعه و تحقیق می‌کند، دوره‌های دانشگاهی را می‌گذارند و بعد از طی این مراحل، تازه باید بررسی کنند که آیا به جایی رسیده است که بتواند درباره مسأله‌ای صاحب‌نظر باشد یا خیر. با همه این اوصاف آیا یک مجتهد آن هم مجتهدی که به روش سنتی می‌تواند فقط در مسائل فردی و خصوصی اظهار نظر کند، می‌تواند در اینگونه مسائل فتوا دهد؟ یا از چنین مجتهدی نباید توقع داشت؟

برای هر علمی یک عده افراد متخصص را می‌توان پیدا کرد تا مجمع تشکیل دهند و بعد از ساعتها بحث و بررسی گروهی تصمیم نهایی را بگیرند و بر این تصمیم مجتهدین تأیید و امضا

داشته باشند. اگر بعضی از مجتهدین هم در آن مسأله صاحب نظر شده باشند، خوب بحثی نیست. با یکدیگر مطالعه و بحث کنند.

به هر حال، این واقعاً جای بحث است که در مسائل عمومی آیا باز هم وظیفه همین مجتهدین است که به این مسائل نظر بکنند، اگر اینطور باشد کار خیلی مشکل می شود و به همین دلیل هم خیلی از جاهایی که ما خلأیی برای قوانین طاغوتی داشتیم که امام فرمودند اینها باید کنار گذاشته شود و کنار گذاشتند، آنها نتوانستند خلأش را پر کنند. مطلب سیاسی بوده، اجتماعی بوده، مسائل مربوط به جامعه و اداره جامعه بوده، اقتصادی بوده. هر چند بعضی از مجتهدین در اقتصاد هم کتاب نوشته اند ولی خلأ مطالب اقتصادی را پر نمی کند.

موسوی بجنوردی: من یک نکته را عرض بکنم، همان طور که شما دو بزرگوار فرمودید، آموزش برمی گردد به موضوع شناسی؛ یعنی خود موضوع شناسی موضوعاتی که جنبه فنی دارند، عرفی و عقلایی است، یعنی جزء مخترعات شرع نیست که خودش تحدید بکند به مسائل عرفی و عقلایی، مسلم بدانید یک فقیه خود نمی تواند موضوع شناسی داشته باشد. باید به متخصص آن فن رجوع بکند تا برایش موضوع را شرح دهد.

من یک مثال بزنم و آن این است که مثلاً فرض کنید در شبیه سازی یا کلون سازی، یک عده از مجتهدین گفتند حرام است، جایز نیست. یک فقیه همین طوری نباید حکم حرام، جواز و ... دهد. اول باید پرسد که ابعاد کلون سازی را شرح دهید و تعریف کنید بعد با توجه به کلیات و عموماتی که در شرع وجود دارد، حکم دهد آیا این کلیات با آن مسأله تعارض دارد یا خیر، آیا در آن نهی ای هست یا هیچ گونه منافاتی با عمومات شرع ما ندارد.

خوب وقتی متخصص برای ما پیرامون موضوع اطلاعاتی را بیان کرد و شرح داد و موضوع با هیچ اصلی از اصول و قواعد ما منافات نداشت، بنابراین اشکال ندارد که مثلاً شبیه سازی انجام شود. ما دیدیم که پاپ اعظم تحریم کرد، بعضی از علمای اهل تسنن نیز تحریم کردند. ما نیز اگر نسنجیده و بدون اطلاعات حکم کنیم خواهیم گفت، بله دخالت در خلقت خداست و حرام است.

من مطمئن هستم اگر برای کسانی مثل علامه جعفری^(۴) مسأله را تشریح می‌کردند، ایشان هم قبول می‌کردند. چون شیبه‌سازی نه تغییر و نه دخالت در خلق خداست. موضوع مذکور ایجاد مقتضی می‌کند. ایجاد مقتضی مگر دخالت در خلق خداست؟ بنابراین مشکل ما در احکام عمومی این است که ما موضوعاتش را نمی‌شناسیم. یک فقیه باید موضوع را بشناسد، شناخت موضوع باید از طریق متخصص و کارشناس آن فن صورت گیرد. یعنی هیچ عیب نیست که یک فقیه در موضوعاتی که اطلاعات ندارد، فرض کنید در مسائلی که با روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و یا مثلاً مسائل فیزیولوژی ارتباط دارد، به متخصص آن فن رجوع بکند تا موضوع کاملاً برایش تشریح شود. بعد آن وقت اظهار نظر کند و بگوید این موضوع با کلیات و عمومات شرع ما منافاتی دارد یا ندارد و نه اینکه بگوید با شرع مطابق است؛ بلکه بگوید مخالفتی با شرع ندارد. گفتن مطابق با شرع هم درست از آن چیزهایی است که آن وقت نبوده و حالا درست شده است. بگوید مخالفت با شرع ندارد، بنابراین اگر این کار انجام شود، من معتقدم که با وضعیت جهان امروز، با توسعه‌ای که انجام می‌شود و باید بشود و شعارش را می‌دهیم و از سوی دیگر اعتقاد هم داریم که فقه اسلام بخصوص فقه شیعه از حیث مصادر و غیره غنی است، در مسائل جدید اگر این کارها را ما نکنیم به بن بست می‌رسیم. اگر به بن بست رسیدیم، خوب ایراد می‌گیرند که پس معلوم می‌شود فقه‌تان ناقص است. یا العیاذ بالله دینتان جوابگوی مشکلات جامعه نیست. اما اگر با این دید به دین و فقه نگاه بکنیم، یقین بدانید در هیچ کجا ما به بن بست نمی‌رسیم.

گرچی: باز مطلبی را تاچارم تذکر بدهم. مطالب بسیار مفیدی مطرح شد و بنده هم بسیار استفاده کردم اما به یک مطلب باید توجه کرد. اساساً به اعتقاد بنده این وضعی که برای اسلام، اجتهاد و تقلید درست کرده‌اند، آن چیزی نیست که عقلاً انجام می‌دهند و در اسلام وجود دارد. آن چیزی که در اسلام هست، همان است که در صدر اسلام علما و فقهای خودمان، به آن عمل می‌کردند. اینطور نبود که مثلاً در زمان شیخ مفید یا سید مرتضی افراد سر هر مسأله‌ای به آنها رجوع کنند و بگویند نظرتان را راجع به این مسأله بگویید. ایشان می‌فرمودند ضروریات، نه غیر ضروریات. بنده

هم می‌گویم هر چیزی که معلوم و مسلم است - مثلاً اینکه نماز خواندن واجب است، لازم نیست که به انسان چگونگی نماز را توضیح دهند. ما به مرور زمان یاد گرفته‌ایم که چطور نماز بخوانیم و همه ما این چیزها را می‌دانیم - اینها تقلید درش نیست. تقلید در مسائل مشکل است که به وجود می‌آید و درباره آن انسان متحیر می‌شود که چه بکند.

فیض: بله ولی رجوع به اهل علمش لازم است. اهل علمش هم یک دسته خاصی نیستند که مشخص باشند. اصلاً مجتهد مطلق، تام و کامل انصافاً وجود ندارد. حالا بنده نمی‌خواهم بگویم دور است، تسلسل است، اجتماع نقیضین است. می‌گویم غیر ممکن است. با این وقایع مختلف اجتماعی، انفرادی و ... اصلاً اجتهاد به آن معنا برای یک نفر، غیر ممکن است، محال است. از استحاله دور تسلسل شدیدتر، محال است. نتیجتاً نباید مانع شد و اجتهاد جمعی یا به قول جنابعالی شورایی - که تعبیر خیلی خوبی است، مشورت در همه چیز لازم است، مشورت جمعی - خیلی خوب است. در مسائل مختلف بنشینند آنچه که از نظر جمع به دست می‌آید و صحیح است، آن را عمل کنند.

موسوی بجنوردی: خود حضرت‌عالی در حوزه‌ها بودید. می‌دانید در مجالس استفتاء، اصلاً روش اینگونه بود که دور هم بنشینند و یک مسأله را بحث کنند. خود مرجع هم می‌نشست با آنها بحث می‌کرد. بعد از اتمام بحث تبادل افکار می‌شد و فتوا صادر می‌شد.

گرچی: مرحوم سید عبدالهادی شیرازی، که عالم بزرگ همین دوره ما بودند. بسیار خوب تدریس می‌کردند. اینطور که اصل مسأله را طرح می‌کردند، بعد می‌نشستند عده زیادی از اهل فضل اطراف ایشان جمع می‌شدند. یکی می‌گفت و دیگری جواب می‌داد و خود ایشان در پایان درس جمع‌بندی می‌کرد. حتی یک وقت به ایشان گفتند جمعیت زیاد است، خوب است مثلاً یک صندلی یا منبری بیاورند تا صدایتان برسد. جواب دادند این در صورتی است که من بیشتر از شما حرف بزنم. استاد به شاگردها گفت این در صورتی است که من بیشتر از شما حرف بزنم.

موسوی بجنوردی: این سبک مرحوم میرزای شیرازی و میرزا محمد تقی شیرازی هم بود. بحث آن دوره در سامراء و کربلا همین طور بود.

گرچی: بله بنده پای درس آشیخ محمد کاظم شیرازی هم رفته بودم. شیوه ایشان هم تقریباً همین بود. از مسائل علمی و غیره مطلب را طرح می کرد و قدری توضیح می داد. بعد به یکی از شاگردان خطاب می کرد و می گفت شما چه می گوئید؟ به دیگری می گفت: فلانی نظرش را گفت شما چه می گوئید؟ از یک یک افراد سؤال می کرد تا نظرشان را بگویند.

موسوی بجنوردی: این نوع تدریس خیلی مفید است.

فیض: خیلی مفید، این روش شیرازیها بود که انصافاً روش خاص و شمرثمری بود.

موسوی بجنوردی: می گفتند میرزای شیرازی صبح که می رفته بالای منبر نزدیک ظهر می آمد پایین، دو ساعت و نیم، سه ساعت درسش طول می کشید. تدریس ایشان به شکل مذاکره و شورا بود.

گرچی: بله، علی ای حال، اجتهاد و تقلید به این نحوی که حقیقتش ما الان بزرگش کردیم، آن چیزی که باید باشد، نیست؛ یعنی آن چیزی که در زمان گذشته و قرنهای اولیه تاریخ فقه بوده، نیست و اساساً تاریخ را نگاه کنید به این نحوی که امروز هست، حداکثر مال دو سه قرن قبل است. یعنی حداکثر از زمان وحید بهبهانی.

متین: اگر از لحاظ کارآمد بودن، این دو را در نظر بگیریم، به نظر شما شورای افتاء کارایی بیشتر دارد یا فتوای یک مجتهد متخصص، و به طور کلی، هر کدام چه معایب و چه محاسنی دارند؟

گرچی: در مسائل اجتماعی همان‌طور که عرض کردم فقط راه همان است و جز آن راه دیگری نیست. اما در مسائل شخصی خوب بله، حالا یک آقای خیلی بیشتر از بنده درس خوانده، من بلد نیستم از او سؤال می‌کنم، این تقلید است. اما آن قسمت عظیم از احکام را که عرض کردم وظیفه علماست که البته علمایی که درباره آن مسائل کار کرده و می‌کنند، نه آنهایی که در موردش کار نکرده‌اند. اجتهاد حکماً باید جمعی و شورایی باشد و واقعاً بحث کنند، نه اینکه دور هم دوستانه گپ بزنند.

موسوی بجنوردی: آن کسی که دارای علم اجمالی است باید دارای شبهه (اعلمیت) باشد.

گرچی: بله، حکماً به این مسأله باید اهمیت داد. متخصصین مسائل مختلف باید جمع بشوند. عده‌ای که ضرورت دارد و به اصطلاح در مسأله مورد بحث تخصص دارند آنها جمع شوند و اظهار نظر کنند و از نظرشان استفاده بشود تا قانونی نافع وضع شود. اساساً اجتهاد در مسائل اجتماعی باید اجتماعی و شورایی و جمعی باشد. اجتهاد فردی در مسائل اختصاصی است.

موسوی بجنوردی: البته در همان مسائل فردی نیز به اعتقاد من اگر شورایی باشد، باز انطباقش به واقع بیشتر است. کسی ممکن است نکاتی بگوید که در ذهن دیگری نباشد. مثلاً فرض کنید من اعتقاد این است که قاعده لاتعداد در جاهل اصلاً جاری نمی‌شود. فقط در ناسیه است ولی شما یکسری مطالبی را بیان می‌کنید که من قانع می‌شوم که فرضاً تفصیل بین جاهل قاصر و مقصر است. یعنی واقعاً از همدیگر استفاده کنیم. مجموعاً به تدریج این روش که روش سنتی خودمان است و در فقهای پیشین هم رایج بود را باید معمول کنیم.

گرچی: آن زمان علما از علما می‌پرسیدند، یک عالم برجسته‌ای یک مسأله‌ای برایش مجهول بود از یک عالم برجسته دیگری سؤال می‌کرد که همان تقلید است. اینکه تقلید کسی که قدرت

استنباط دارد حرام و باطل است، یک چیز انحلالی است. بنده مسأله‌ای را که بلد نیستم باید از کسی که بلد است سؤال کنم، او هم ممکن است مسأله‌ای را از کسی دیگر بپرسد. اساساً در یک چیزهایی بنده معتقدم که حکماً باید تجزی باشد. برخلاف آنهایی که با نهایت تردید حکم می‌دهند، آخر هم علی‌الاحوط می‌گویند، اصلاً باید اجتهاد متجزی باشد. هر کس نسبت به هر چیزی که وارد است، دیگران باید از او تقلید کنند. او هم از بنده، اگر یک چیزی را من بیشتر بلدم از من تقلید کند، عیبی ندارد.

موسوی بجنوردی: از مرحوم والد سؤال کردم که مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی اعلم بود یا مرحوم میرزای نائینی؟ می‌گفت آسید ابوالحسن در عبادات قویتر است و میرزای نائینی در معاملات. خوب این یک واقعیتی است. چون بیشتر در آن مسأله کار کرده‌اند؛ یعنی ما همیشه در حوزه‌ها و مراجع از این قبیل افراد داریم که باید از یکدیگر استفاده کنند. مسأله‌ای است که مورد ابتلاست. واقعاً باید روشنگری شود و ان‌شاءالله حوزه‌های علمیه، مراکز علمی و مراکز پژوهشی ما بروند طرف اجتهاد شورایی و از این موضوع استقبال کنند.

گرچی: به نظر می‌رسد - بحمدالله - یک توجهی به این مسأله پیدا شده است.

موسوی بجنوردی: این مسأله، عیب نیست. واقعیت این است که من چیزی را بلد نیستم. باید به عالم آن رجوع کنم. می‌گفتند پرسیدن عیب نیست، ندانستن عیب است. خوب انسان ندانستن را باید برطرف کند که یکی از راههایش همین پرسیدن است.

متقین: از اساتید بزرگوار که تقیل زحمت فرموده، دعوت ما را پذیرفتند؛ بسیار سپاسگزاریم و امیدواریم همواره از وجود پربرکت شما در حلّ معضلات فکری بهره‌مند شویم.